

# تفکرات نظری

## پیرامون تنزل جایگاه

### زنان در جوامع اسلامی

□ کریم خان محمدی

#### مقدمه

برخی از اندیشمندان معاصر و فقهای نو اندیش که با ذهنیتهای قرن بیستمی تفقه می نمایند، معتقدند زن و مرد در اسلام به لحاظ حقوقی - شناختی، از جایگاه برابری برخوردار بوده و آنچه از نابرابری در جوامع اسلامی مشاهده می گردد، عارضی بوده و منشأ اسلامی ندارد. مهدی شمس الدین از فقهای نو اندیش لبنان در این زمینه می گویند: «زن در نظام اسلامی (نظام شناختی، حقوقی و ارزشی) جایگاهی همانند مرد دارد. آیات قرآن کریم و احادیث سنت شریف که تواتر معنوی دارند، گواه بر این حقیقت هستند.»<sup>(۱)</sup>

در این مقاله، در صدد بررسی صحت و سقم مدعای فوق نیستم. آیا در صدر اسلام «جامعه مدینه النبی (ص)» زن و مرد از جایگاه برابر برخوردار بودند؟ آیا می توان از متون اسلامی بویژه قرآن کریم جایگاه برابر استنباط کرد؟ نگارنده معتقد است، برداشت تساوی حقوقی - شناختی مشکل است. و طرفداران تساوی، هرگز نتوانسته اند دلایل قانع

کننده‌ای ارائه کننده، ولی آنچه مسلم است، آئین محمدی (ص) چنان به قشر زن خدمت نمود که سابقه نداشت. به قول علامه طباطبایی:

«زن از برکت اسلام، مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود در همه ادوارش چنین مقامی به زن نداده بود [اسلام] مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر، چنین مقامی برای زن نخواهید یافت.»<sup>(۲)</sup>

البته انکار «تساوی حقوقی - اجتماعی» جایگاه زن در اسلام، از ارزش خدمات اسلام به زن نمی‌کاهد، زیرا حقوق اجتماعی اسلام در موقعیتی به زنان اعطا شد که زنان از هرگونه شأن اجتماعی محروم بودند. بنا بر گفته خلیفه دوم «عمر»، زن قبل از اسلام اصلاً «صاحب حقوق» نبود.

«به خدا قسم ما در جاهلیت برای زنان هیچ شأنی قائل نبودیم تا خداوند (در قرآن) درباره آنها، آیاتی نازل کرد و حقوق و بهره‌هایی برایشان قائل شد.»<sup>(۳)</sup>

صرف نظر از تعیین حدود و ثغور جایگاه زن در اسلام، قدر متیقن این است که زنان جامعه مدینه الرسول (ص) حقوق و بهره‌هایی داشتند که به مرور از آنها محروم گردیدند. فلذا این مقاله، تنزل جایگاه اجتماعی زنان در اعصار بعدی نسبت به صدر اسلام را مفروض گرفته در صدد تبیین چرایی این فرایند است. به عبارت روشنتر سؤال نگارنده این است؛ چرا جایگاه زن در جوامع اسلامی تنزل پیدا کرد؟ و مقدمتاً از باب اطراء در چه تاریخی؟

### الف - تاریخ تنزل تدریجی جایگاه زن

جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ ه.ق) که شاید به لحاظ تاریخی، اولین کسی باشد که به مساوات زن و مرد در اسلام تصریح دارد، در رسائل خود تصریح می‌کند، آن موقعیتی که امروز (تاریخ فوق) زنان از آن برخوردار هستند با آنچه در زمان رسول الله (ص) رواج داشت، متفاوت است.

«ولسنا نقول ولا يقول احد ممن يعقل ان النساء فوق الرجال اودونهم بطبقه او طبقتين او باكثر، ولكننا رأينا اناساً يزرون عليهن اشد الزرايه و يحتقرونهن اشد الاحتقار و يبخسونهن اكثر حقوقهن»<sup>(۴)</sup>

من و هیچ عاقل دیگری نمی‌گوید که زنان یک درجه (طبقه) یا دو درجه یا بیشتر، از مردان برتر یا پست تر هستند، لیکن امروزه مردانی را می‌بینیم [که] سخت‌ترین نکوهشها و نهایت تحقیر را در باره زنان اعمال نموده و بیشتر حقوق آنها را ضایع می‌کنند.

«جاحظ» معتقد است زنان دوشادوش و به همراه مردان در مساجد شرکت می‌کردند و در کوچه‌ها آمدوشد داشتند. او به لحاظ اندیشه، معتقد به نظریه «جبران» است. به عقیده وی، درست است که اسلام احکامی را صادر کرده که به ضرر زن می‌باشد؛ ولی در مقابل، احکام دیگری صادر شده که آنها را «جبران» می‌کند و اگر معدل بگیریم، زن و مرد مساوی هستند.

جواهر لعل نهرو، در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» به نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران اشاره می‌کند؛

«بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده‌نشینی ایشان در میان عربها رواج پیدا کرد... در میان زنان عرب، رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی‌کردند؛ بلکه در اماکن عمومی حضور می‌یافتند، و به مسجدها و مجالس و عطف و خطابه می‌رفتند...»<sup>(۵)</sup>

ویل دورانت نیز در تاریخ تمدن، بر برداشت فوق‌صحه می‌گذارد:

«ارتباط اعراب با ایران از موجبات رواج پرده‌نشینی در قلمرو اسلام بود... به قرن اول هجری، مسلمانان، زن را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در کوچه‌ها پهلوی به پهلوی می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌خواندند. حجاب و خواجه‌داری در ایام ولید دوم (۱۲۶-۱۲۷ هجری) معمول شد.»<sup>(۶)</sup>

لازم به توضیح است که آنچه امروزه از واژه «حجاب» می‌فهمیم، با آنچه عبارت فوق

مشعر به آن است، تفاوت دارد. همچنان که می‌دانیم، «حجاب» به مفهوم «پوشش» از آموزه‌های قرآنی است. وقتی آیات سوره نور نازل شد، زنان مدینه پوشش اسلامی را دقیقاً مراعات می‌نمودند، تا جایی که عایشه می‌گوید:

«مرحبا به زنان انصار، همین که آیات سوره نور نازل شد، یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری‌های مشکمی می‌پوشیدند، گویی کلاغ روی سرشان نشسته است.»<sup>(۷)</sup>

به نظر می‌رسد منظور «نهر و» و «ویل دورانت» از حجاب، «خانه نشینی» و دوری جستن از محافل عمومی می‌باشد. در غیر این صورت مدعی ایشان ضروری البطلان خواهد بود؛ زیرا کسانی که معتقدند در صدر اسلام «پوشش» نبود، هیچ توجیهی نسبت به آیات حجاب ارائه نکرده‌اند. البته، ممکن بوده که عده‌ای از اعراب بادیه نشین، دستورات اسلام مبنی بر مراعات حجاب را مراعات نمی‌کردند؛ ولی این به مفهوم عدم حکم حجاب (پوشش) نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که جامعه پذیری دینی هنوز صورت نگرفته بود.

البته عبارات ایشان و واژه‌های به کار گرفته شده، یعنی: حجاب، پرده‌داری و خواجه‌داری، و اذعام به سرچشمه فرهنگ حجاب، نشان می‌دهد که منظور آنها، همان «پرده‌داری» عصر ساسانی است که زنان دور از منظر مردان و جدا از ایشان نگه داشته می‌شدند. «ویل دورانت» زنان پارسی را این گونه توصیف می‌کند که: «زنان طبقات بالا، از خانه بیرون نمی‌آمدند مگر در محملهای مسقف که احدی آنها را نمی‌دید.»<sup>(۸)</sup>

«مهدی شمس الدین» عمر این نهضت (موقعیت والای زنان در عصر طلایی مدینه الرسول (ص)) را کویا تها تر از آنچه دیگران اشاره کردند، می‌داند. وی می‌نویسد:

«دیدگاه اسلامی درباره زنان، آنها را از جاهلیت عرب و سایر وجه نظرهای جاهلی رها ساخت و منزلت اجتماعی زنان را هم سطح مردان نمود و به لحاظ حقوقی، موقعیت آنان را مساوی مردان قرار داد. براساس همین شیوه تفکر و روش قانونگذاری، جامعه اسلامی شکل گرفت و [تا] زمان کوتاهی بعد از عصر پیامبر (ص) ادامه داشت؛ «واستمر زمناً بعد عصر النبی (ص)».<sup>(۹)</sup>

از آنجا که پدیده‌های اجتماعی به مرور زمان رخ می‌دهد و تغییرات آن کند است، تعیین تاریخ دقیق آن ممکن نیست؛ ولی با اشارات فوق، معلوم می‌گردد که در قرن دوم هجری، از آن نهضت خبری نبود. پس محدود به قرن اول هجری است و شاید به قول «سوده»: «با علی (ع) آن عدالت دفن گشت».<sup>(۱۰)</sup>

### ب - تبیین تنزل جایگاه زن

چرا جایگاه زنان در جوامع اسلامی نسبت به صدر اسلام تنزل نمود؟ ما جواب این پرسش را تحت عنوان سه نظریه بررسی می‌کنیم:

الف - نظریه سیستمی؛

ب - نظریه فرهنگی؛

ج - نظریه ساختاری؛

البته این نامگذاری و مقوله‌بندی، برخاسته از سلیقه ماست و ممکن است صاحبان اندیشه با این تیپولوژی موافق نباشند.

### الف - نظریه سیستمی

طبق این نظریه، در چارچوب اسلام گزاره‌هایی وجود دارد که خود به خود زن را از مشارکت اجتماعی دور می‌کند. بعبارت دیگر، خود قانونگذار اسلامی تمهیدی اندیشیده است که به طور سیستمی، زن را از گردونه دخالت در امور سیاسی و اجتماعی خارج می‌سازد.

نظر ویل دورانت را می‌توان در چارچوب این نظریه جای داد: «نخستین مرتبه که زن شرم و حیا را احساس کرد، آن وقت بود که فهمید در هنگام حیض، نزدیک شدن او با مرد ممنوع است... گوشه‌نشینی زمان حیض که بر ایشان واجب بود، رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی ایشان را فراگرفت».<sup>(۱۱)</sup>

عدم ارتباط جنسی با زنان «در عادت ماهانه وی» از گزاره‌های قرآنی است. قرآن کریم به دوری از زنان در این دوره دستور می‌دهد: «یسئلونک عن المحیض قل هو اذی

فاعتزلوا النساء فی المحیض»<sup>(۱۲)</sup>؛ ای پیامبر! از تو، درباره عادت زنانگی سؤال می‌کنند. بگو آن یک نوع بیماری است. در حالت حیض از زنان دوری‌گزینید.

البته عزلت دوره عادت ماهانه را فقط به عنوان یک مثال شاخص بیان نمودیم. ممکن است موارد دیگری را بیان نمود که دارای همین نقش باشد. اگر دخالت زن در امور اجتماعی، در یک مورد خاص، از طرف نظام مورد تشویق قرار گرفت، باب حضور او در سایر صحنه‌ها نیز مفتوح می‌گردد؛ چنانچه برداشت مردمان عصر رسالت از جریان مجادله، همین‌گونه بود. یعنی موفقیت زن انصاری در باره حکم ظهار و ثمربخشی «مجادله» ایشان با پیامبر (ص)، از دید اصحاب پیامبر مجوز حضور وی در سایر صحنه‌های سیاسی اجتماعی به شمار می‌رفت. از همین باب است که «ساروخانی» در کتاب «جامعه‌شناسی خانواده» معتقد است؛ نظام مکمل پدرسری در خانواده، پدرسالاری در جامعه است.<sup>(۱۳)</sup>

بدین ترتیب، زن، اگر در یک مورد موفقیت کسب نمود، به دخالت در امور سیاسی و اجتماعی تشویق می‌شود و این مطلب از یافته‌های جامعه‌شناسی رفتاری است. طبق قضیه موفقیت هومنز: «در مورد همه اعمالی که اشخاص انجام می‌دهند، غالباً این‌گونه است که هر عملی از یک شخص اگر مورد پاداش قرار گیرد، احتمال تکرار آن عمل به وسیله همان شخص افزایش می‌یابد».<sup>(۱۴)</sup>

عکس استدلال فوق را صاحبان نظریه سیستمی در این باب ارائه می‌دهند. بدین نحو که دوری‌گزیدن از زنان در دوره ماهانه، به همان مدت بسنده نمی‌شود؛ بلکه به سایر ایام نیز امتداد پیدا می‌کند. پس در درون دین اسلام گزاره‌هایی وجود دارد که به صورت سیستمی، زن را از صحنه اجتماع خارج می‌کند.

ممکن است دیدگاه «قاسم امین» از پیشروان دفاع از حقوق زنان در مصر را با کمی عنایت، در این نظریه (سیستمی) جای داد. البته نظریه وی منحصر به حوزه اسلام نیست. وی نظر کلی ارائه می‌دهد؛ ولی همین نظر کلی را درباره اسلام نیز حاکم می‌داند، و طبق همین اندیشه، تنزل جایگاه زنان مسلمان را نیز توجیه می‌کند. وی در کتاب «تحریر المرأة» می‌نویسد:

«مرد مدت مدیدی به کار و تفکر اشتغال یافت، در حالی که زن از به کار انداختن

آن دو قوه محروم بود و در حالت فرودستی به سر برد که شدت وضعف آن، به حسب

زمانها و مکانها، متفاوت بوده است.» (فذلک لانه اشتغل بالعمل والفکر اجیباً

طویله، کانت المرأة فیها محرومة من استعمال القوتین المذكورتین، و مقهوره علی

لزوم حالة من الانحطاط تختلف فی الشدة والضعف حسب الاوقات والاماکن»<sup>(۱۵)</sup>

گر چه «قاسم امین» به این نکته اشاره نمی کند؛ ولی اگر ما بخواهیم نظریه وی را در چارچوب نظریه سیستمی بازسازی کنیم، باید اضافه نماییم که اسلام مسئولیت اداره امور زنان را به مردان سپرده و نفقه زنان را بر مردان واجب نموده است. به همین دلیل، زنان از ممارست به کار و تفکر محروم مانده اند، و قوای فکری و عضلانی آنها بر اثر عدم ممارست و تمرین به سستی گراییده است. البته نظریه «قاسم امین» امروزه شهرت یافته است و در ایران هم طرفدارانی دارد مبنی بر اینکه، زن موجودی ضعیف نیست؛ بلکه به وی فرصت تجربه نداده اند. چرا زن نمی تواند قاضی بشود؟ چرا نمی تواند رئیس جمهور... بشود؟ مگر نه این است که فرهنگ مرد سالاری به آنها فرصت تجربه و تقویت قوای روحی و جسمی را نداده است.

همان گونه که مشهود است، این نظریه، سرنخ کناره گیری زنان را در گزاره های اسلامی یافته و معتقد است این گزاره ها به صورت آرام و خود به خودی زن را بدون ایجاد تنش، از گردونه دخالت در امور سیاسی - اجتماعی خارج می کند. «سید جمال الدین اسدآبادی» و «عباس محمود عقاد» نظر «قاسم امین» را قبول نداشته بر او خرده می گیرند که:

الف - چه چیز زن را منع کرد که همدوش مرد حرکت و رشد کند؟

ب - اعتراض مذکور رجحان مرد را ثابت می کند که توانست زن را تسخیر کند (در جمیع عصرها) و اگر رجحان ذاتی نداشت، چگونه توانست که در همه اعصار، وی را به خدمت بگیرد؟ (اگر چه این مزیت فقط قدرت بدنی باشد).

ج - تنها قدرت بدنی نیست که سبب غلبه انسانها بر سایرین می شود؛ زیرا تجربه شده است که تعداد زیادی از مسلمانین، از قدرت بدنی بیشتری برخوردار نیستند.<sup>(۱۶)</sup>

## نقد نظریه سیستمی

۱- این نظریه نمی‌تواند از جانب متفکران مساوات طلب و پیشرو در قلمرو اسلامی ارائه شود؛ زیرا در نهایت، اسلام را سرمنشأ محرومیت زن از حقوق اجتماعی، سیاسی تلقی می‌کند. این نظریه فقط از طرف کسانی قابل ارائه می‌باشد که تمام ادیان از جمله اسلام را مردسالارانه تفسیر می‌کنند.

۲- ارائه این نظریه در این باب به اصطلاح منطقی دارای خلف است؛ زیرا مفروض ما این است که با رسالت حضرت محمد(ص) نهضتی به نفع زنان شروع شد؛ ولی بعد از مدتی به افول گرایید. اگر در درون آئین، تمهیدی این گونه اندیشیده می‌شد، چنین نهضتی مفهوم نداشت. به عبارت ملموس‌تر، آیه اعتزال از اول وجود داشت و در ضمن، با عمل به مضمون آن، نهضت زنان نضج گرفت.

۳- ترک عمل همخوابگی در دوران قاعدگی چه ربطی به حضور زن در صحنه‌های سیاسی اجتماعی دارد. مگر زنان عصر رسول الله حیض نمی‌دیدند؟

۴- واجب بودن نفقه زن به عهده مرد می‌بایست باعث فراغت بال برای زن و فرصت کافی جهت اشتغال به امور اجتماعی بشود، نه اینکه فرصت کار و تفکر را از وی بگیرد.

## ب - نظریه فرهنگی

نظریه فرهنگی، بر انتقال فرهنگی انگشت می‌گذارد. می‌دانیم که جوامع اسلامی قبل از اسلام، مردسالار بودند و بعد از اسلام نیز با همه تمدنهایی که تعامل پیدا کردند، مثل تمدن روم و ایران همه مردسالار بودند و می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های فرهنگ، پویایی و انتقال پذیری آن است. فرهنگ اسلامی، تحت تأثیر سایر فرهنگها که محیط بر آن بودند، ناب بودن خود را از دست داد؛ زیرا مفسرین متون اسلامی، افرادی بودند که در تربیت پدرسالارانه سابقه دیرینه داشتند و همچنین متون اسلامی به دست ایرانیانی رسید که پرده نشینی زنان در میان ایشان رواج کامل داشت و آنها نیز با ذهنیت خود متون اسلامی را تأویل نمودند.

هر کسی از ظن خود شد یار من      از درون من نجست اسرار من



«جوهر لعل نهر و» به این انتقال فرهنگی اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید: «رسم جدایی زنان از مردان و پرده نشینی ایشان در میان عربها، بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران رواج پیدا کرد».<sup>(۱۷)</sup>

«مطهری»، «شمس الدین»، «ابراهیم جناتی» و «هاشمی رفسنجانی» از زمره کسانی هستند که معتقدند، برداشتهای فقهی، تحت تأثیر عرف اجتماعی است؛ عرفی که نمی‌تواند مبین فضای اجتماعی و فکری عصر رسول الله (ص) باشد. فلذا فقیه باید به همدلی کامل دست یابد. حتی فقیهی همچون «امام موسی صدر» پا را فراتر گذاشته و گفته است: «فقه‌های ما نباید ببینند که رسول خدا (ص) ۱۴۰۰ سال پیش چه کردند! آنها باید فکر کنند که اگر ایشان امروز می‌بودند، چه می‌کردند».<sup>(۱۸)</sup>

البته ایده‌ایی که امام موسی صدر مطرح می‌کند، امروزه کمتر مقبولیت دارد. طبق اندیشه وی، هیچ حکم ثابتی از اسلام نخواهیم داشت. در آن صورت، باید بگوئیم پیامبر رسالت خویش را به فقیهان تفویض کرده است.

«محمد جناتی» از فقه‌های نواندیش حوزه علمیه قم می‌نویسد:

«امروزه اگر می‌بینیم که با پدیدار شدن حکومت اسلامی و پیدایش زمینه‌های اجرایی برای احکام اسلامی، خلاءهای عظیمی در ناحیه شناخت نظریه‌های اسلام درباره موضوعات احکام شرعی و مسائل قضایی، حقوقی، جزایی، سیاسی، اقتصادی... رخ می‌نماید، یکی از عوامل مهم آن را باید در این جهت که برخی از فقیهان به جای ابداع و کشف موضوعات واقعی و شناخت عینی آنها و به جای فقاهت اجتهادی - به معنای واقعی آن - به فقاهت تقلیدی بسنده کرده‌اند و ناخودآگاهانه آن را همانند وحی می‌پندارند و همین است که آرای این گروه در دنیای متصور امروز، نمی‌تواند در برابر رخدادها پاسخگو باشد».<sup>(۱۹)</sup>

«مهدی شمس الدین» نیز بر نقطه نظر فوق تأکید می‌کند:

«فقه‌ها، عرف را به عنوان مرجع فهم نصوص دینی معتبر می‌شناسند؛ در حالی که این عرف معلوم نیست با تمام ویژگی‌هایش در زمان پیامبر و امام هم وجود داشته تا مرجع شناخت احکام دینی باشد؛ بلکه در بعضی موارد اجمالاً و در بعضی موارد

دیگر به تفصیل می‌دانیم که برخی از عناصر این عرف، از عرفهای مستحذته می‌باشد که ساخته اسلام نیست؛ بلکه نتیجه انتقال فرهنگی است که بر اثر تعامل جامعه اسلامی با سایر ادیان و تمدن‌ها به وجود آمده است و این عرفها صلاحیت مرجعیت برای شناخت متون شرعی را ندارند».<sup>(۲۰)</sup>

«مهدی شمس‌الدین» با ایراد ساختاری فوق نسبت به فقه اسلامی که در ذهن وی نقش بسته، به حل معمای افول نهضت زنان در صدر اسلام می‌پردازد:  
 الف- اسلام، منزلت حقوقی، شناختی زن را مساوی مرد می‌پندارد؛  
 ب- احکام اسلامی بر اساس همان مبنا صادر شده و جامعه اولیه اسلامی (مدینه النبی (ص)) بر همان مبنا شکل گرفت.  
 و لکن بعد از مدت زمانی یک نوع تصور سلبی در این وضعیت ایجاد شد که نتیجه دو عامل بود:

۱- سطح پذیرش این احکام پیشرفته در میان مسلمین به سستی گرائید؛ زیرا مردسالاری جزء فرهنگ دیرینه آنها بود؛  
 ۲- تأثیر عادات و افکاری که از ناحیه جوامع دیگر همچون بریتانیا، فارس و هند و غیره به جامعه اسلامی هجوم آورد.

این دو عامل به تکوین دیدگاهی منجر شد که رسالت زن مسلمان را در تمتعات جنسی، باروری، تولید مثل و خدمت خانگی محدود می‌نمود و همین امر باعث شد، زن از نظر شناختی، در کرامت انسانی پست تر از مرد شناخته شود و از آزادی دخالت در امور اجتماعی و حق تعلیم و تعلم محروم بماند.

به نظر وی، این دیدگاه، مخالف دیدگاه اسلام است. وی نتیجه می‌گیرد که وضعیت عینی زن در جامعه اسلامی با آنچه که کتاب و سنت برای وی ترسیم نموده، متفاوت است.

هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌گوید: «هیچ حرکتی به اندازه ظهور اسلام، وضعیت زنان را متحول نکرده و با این عمق و گستردگی به مسائل آنان توجه نکرده است. سنتها و عرفهای اجتماعی نادرست مانع تحقق حقوق زنان بر پایه اصول قرآنی و اسلامی است».<sup>(۲۱)</sup>

### نقد نظریه فرهنگی

این نظریه گر چه روی نکات مهمی دست می‌گذارد؛ ولی سطح تحلیل آن چندان عمیق نیست و در مرحله توصیف باقی می‌ماند و به این سوال پاسخ نمی‌دهد که چرا فرهنگ‌های مردسالارانه بر فرهنگ مساوات طلب که با استقبال پر شور زنان مسلمان روبرو شده بود، غلبه پیدا کرد؟

چرا فرهنگ اسلامی نتوانست در این زمینه به سایر تمدن‌ها نیز نفوذ پیدا کند؟

### ج - نظریه ساختاری

نظریه دیگری که در صدد پاسخگویی به چرایی تنزل جایگاه زنان در صدر اسلام برآمده، نظریه «ساختاری» است. از این رو، ما این نظریه را «نظریه ساختاری» نامگذاری کرده‌ایم که ارائه‌کننده قانون حاکم بر جایگاه زن در جوامع می‌باشد.

منظور ما از ساختارگرایی، تعریفی است که پیتربی‌ا که (Ekeh-Peter.p) ارائه می‌دهد: «قوانین کلی و تغییرناپذیر بشریت با عملکردی در همه سطوح زندگی بشری، از ابتدایی گرفته تا پیشرفته‌ترین سطح آن» (ا که، ۱۹۸۲). (۲۲)

ارائه‌کنندگان این اندیشه، که ما نظرات آنان را تحت عنوان نظریه ساختاری جمع بندی کردیم، معتقدند که استبداد در حکومت موجب می‌گردد زن از حقوق اجتماعی خویش محروم گشته و در نهایت پستی، حیات اجتماعی خویش را سپری کند. جامعه‌ای که در آن، قانون‌گرایی حاکم باشد و تبادل افکار و اندیشه‌ها به رسمیت شناخته شود و به جای زور بازو، منطق و استدلال متقن حاکم باشد و الگوی تربیتی جامعه به جای پرورش شخصیت‌های قدرت‌نگر (Authoritarian Personality) به پرورش شخصیت‌های عقل‌گرا بپردازد. در چنین جامعه‌ای زن می‌تواند از پایگاه متناسبی برخوردار گردد.

برعکس، در جامعه استبدادی، فشار خودکامگی در نهایت به زن ختم می‌شود و جامعه به دو قطب مونث و مذکر تقسیم می‌گردد و آنکه بازنده است، همواره زن می‌باشد.

جامعه استبدادی ← محرومیت زن

جامعه قانونی ← احیای حقوق زنان

همان گونه که می‌بینیم، نظریه فوق در صدد بیان قانون کلی حاکم بر موقعیت و پایگاه اجتماعی زنان در کلیه جوامع می‌باشد.

اگر بخواهیم در چارچوب نظریه فوق، در صدد پاسخگویی به سوال پیشین برآئیم، می‌بایست سه اصل زیر را ثابت نماییم:

الف - قرائت غیر استبدادی از حکومت اسلامی در صدر اسلام؛

ب - تبدیل حکومت اسلامی (خلافت) به حکومت استبدادی در اعصار بعد؛

ج - چگونگی تعامل نوع حکومت با موقعیت زنان.

### شکل حکومت در صدر اسلام

طبق برداشت کسانی که از این زاویه به حکومت رسول خدا (ص) و خلفای راشدین نگاه می‌کنند، درست است که وحی الهی حکومت می‌کرد و همواره خط قرمز وجود داشت؛ ولی استبداد به مفهوم حاکمیت فرد یا گروهی خاص، به هیچ وجه وجود نداشت. قبل از پرداختن به شیوه حکومت در صدر اسلام، لازم است مقصود خود را از حکومت استبدادی بیان نمایم. در این مقاله، تعریف «عبد الرحمن کواکبی» را از مفهوم «استبداد» استخدام می‌کنم. همچنان که وی خاطر نشان می‌کند، معنای استبداد: تصرف نمودن در امورات مشترک به مقتضای هوی می‌باشد.<sup>(۲۳)</sup>

«کوالبی» استبداد را وصف حکومت افسار گسیخته‌ای می‌داند که: «در شئون رعیت، به هر گونه که دلخواهش باشد، بدون ترس باز خواست تصرف کند.»<sup>(۲۴)</sup>

هم او می‌گوید:

مستبد بر شئون مردم، نه به اراده آنان و مطابق شریعت آنان، بلکه به اراده خود فرمانرواست و خود می‌داند که غاصب و متعدی است. بدین جهت: «لاجرم پاشنه پای خویش، بر دهان میلیونها نفوس می‌گذارد که دهان ایشان بسته ماند و سخن از روی حق یا مطالبه حق نتوانند.»<sup>(۲۵)</sup>

طبق تعریف فوق، حکومت دینی که همه آحاد مردم برابر قوانین (گزاره‌های دینی) مسؤول و از حقوق یکسان برخوردار باشند، استبداد نیست چه اینکه، حکومت براساس هوی و ازاده فردی یا گروهی نیست، بلکه مطابق شریعت مردم است که کواکبی این گونه حکومت را استبدادی نمی‌داند.

پس حکومت قانون مند (چه نوع دینی - چه دموکراتیک) در صورتی که فردی فراتر از قانون نباشد، استبدادی نیست.

در صدر اسلام همه به قوانین الهی، یعنی قرآن کریم، سر تسلیم فرود می‌آوردند. وانگهی همه مردم می‌توانستند احکام و گزاره‌های دینی را استنباط نمایند و هر برداشتی که مبتنی بر استدلال محکم استوار بود، مورد پذیرش قرار می‌گرفت. خلیفه مسلمین در این باره با سایر مسلمانان تفاوت نداشت.

حسن صفار در کتاب «مسئولیت و جایگاه زن» ضمن اذعان به جایگاه برتر زن در صدر اسلام نسبت به ادوار بعدی نقل می‌کند که:

«روزی خلیفه دوم، «عمر» خطبه خواند و ضمن خطبه از ازدیاد مهریه نهی نمود، و گفت؛ اگر این کار کرامتی در دنیا یا نزد خدا داشت، رسول خدا (ص) به این عمل اولی‌تر بود که این کار را نکرد. زنی از صفوف نمازگزاران برخاست و گفت؛ ای امیر المؤمنین! چرا ما را از حقی که خدا برای ما قرار داده محروم می‌کنی؟ زیرا خدا در قرآن می‌فرماید؛ اگر خواستید همسری را به جای همسر دیگر برگزینید؛ در حالی که به یکی از آنها به اندازه پوست گاو طلا به عنوان مهریه داده‌اید؛ باز نستانید. آیا آن را از طریق بهتان و گناه آشکار باز می‌ستانید [نساء - آیه ۲۰]

عمر گفت؛ همه شان از عمر داناترند. طبق نقل دیگر گفت؛ اصابت المرأة و اخطا عمر سپس به اصحابش گفت «شما گوش فرا می‌دهید و من همچو حرفی می‌زنم و مرا منع نمی‌کنید تا زنی که از زمره دانایان آنها نیست، حرف مرارد می‌کند.» (۲۶)

«توفیق علی وهبه» داستانی را نقل می‌کند و نشان می‌دهد که در زمان خلفا آنچه حکومت می‌کرد، قوانین الهی بود و حاکم اسلامی و مردمان عادی در برابر قوانین مساوی بودند: «روزی عمر ابن خطاب در حالی که خلیفه مسلمین بود، زن و مردی را در

حال عمل شیعی زنا، مشاهده نمود. سپس مردم را جمع کرد و در میان تجمع آنها گفت: «چه می‌گوئید درباره زن و مردی که امیرالمومنین (عمر) آنها را در حال فحشا مشاهده نموده است؟». حضرت علی (ع) از میان جمعیت برخاست و گفت: «امیرالمومنین چهار شاهد می‌آورد یا حد قذف بر او جاری می‌شود. شأن و موقعیت او همانند سایر مسلمانها می‌باشد». سپس علی (ع) قول خداوند تعالی را تلاوت نمود: «آنان که به زنان با عفت نسبت زنا بدهند، آنگاه چهار شاهد عادل بر ادعای خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید و دیگر هرگز شهادت آنها را نپذیرید که مردمی فاسق و نادرستند. (والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدأ واولئک هم الفاسقون (سوره نور آیه ۴)) امیرالمومنین (عمر) سکوت کرد و مجرمین را مشخص نکرد». (۲۷)

مردی یهودی از علی (ع) در یک مسأله حقوقی به عمر (خلیفه مسلمین) شکایت کرد. عمر احساس نمود علی (ع) ناراحت است. سؤال کرد: «چرا ناراحتی؟ از اینکه با یک یهودی سر میز محکمه نشسته‌ای؟» پاسخ شنید: «نه! بلکه از بی‌عدالتی» چه اینکه عمر او را با کنیه (یا ابالحسن) خطاب نمود، ولی یهودی را به نام صدازد.

در چنین حکومتی که این همه بر عدالت و تساوی در برابر قوانین پافشاری می‌شود، بدیهی است حقوق زنان احیا خواهد شد. چه اینکه، مرد نمی‌تواند به خاطر برتری قدرت جسمی، در سایر زمینه‌ها نیز اعمال سلطه نماید؛ زیرا قانون حاکم است و از منطق استوار حمایت می‌شود.

در جامعه زورمدار همواره کسانی که از قدرت بازوی بیشتری برخوردار هستند، اگر چه از هوش و درایت، بهره کمی داشته باشند، غلبه خواهند داشت. در مقابل، در جامعه‌ای که عقل، منطق، اندیشه و عدالت، ارزش والا تلقی شود، خردمندان و افراد ضعیف‌الجثه نیز می‌توانند اظهار وجود نمایند. چه اینکه در جوامع جدید به خاطر تحولاتی که در شیوه حکومت و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی صورت گرفته، زنان گاهی اوقات می‌توانند در زمینه‌های علمی پیشرفت نموده و به عنوان تکنوکرات اعمال نفوذ نمایند.

### تبدیل حکومت عادل به حکومت استبدادی

اینکه حکومت اسلامی بعد از اندک زمانی به دست ناهلان افتاد، اگر نگوئیم از بدیهیات تاریخ مسلمین، شاید بتوان گفت از بدیهیات تاریخ شیعی است. البته اهل سنت نیز به جز خلفای اولین، سایر خلفا را عادل نمی دانند. در صدر اسلام اگرچه علی (ع) مستقیماً خلافت را به دست نگرفت ولی در اعمال حاکمیت اسلامی نقش موثری داشت و خود می فرماید: «اگر من مشاور و قاضی باشم، بهتر از این است که حاکم باشم».<sup>(۲۸)</sup> به عقیده شیعه، خلافت در زمان عثمان از مسیر اصلی خارج شد. عثمان به جای قانون محوری، به خودمحوری گرایش پیدا کرد. عثمان در پاسخ به این سوال که چرا عبیدالله ابن عمر را که بدون اثبات اتهام، هرزان متهم به قتل عمر را به قتل رسانده، قصاص نمی کند؟ گفت: «من خلیفه مسلمین هستم و حق دارم عبیدالله ابن عمر را عفو نمایم». به جای اینکه به قانون الهی گردن نهد، سلیقه خود را مقدم داشت.

خواجه نصیرالدین طوسی مورد فوق را دلیل عدم عصمت عثمان می شمارد: «چون هرزان متهم به قتل عمر گشت که به دخالت او، ابولؤلؤ عمر را کشته است. عثمان، عبیدالله عمر را قصاص نکرد؛ در حالی که قصاص بر او واجب شده بود. عبیدالله عمر، هرزان را به قصاص پدرش کشت و عمر وصیت کرد اگر دخالت هرزان در قتل وی ثابت نشد، فرزندش عبیدالله را به قصاص هرزان بکشند؛ اما وقتی عمر از دنیا رفت و عثمان خلیفه شد، او را رها کرد. چون مسلمانان به عثمان گفتند؛ عبیدالله را به قصاص هرزان بکش، عثمان گفت؛ من او را عفو کردم. به او گفتند؛ تو حق نداری عفو کنی، گفت؛ چرا؟ حق دارم؛ چون هرزان خویشی از مسلمانان ندارد و من چون ولی امر مسلمانان هستم (ولی بمعنای خلیفه) اولی هستم به هرزان، و عبیدالله را عفو کردم».

علی (ع) فرمود: «چنانکه تو می گویی نیست. تو و دورترین افراد مسلمان نسبت به او برابر هستید و چون عثمان اصرار مسلمانان را درباره عبیدالله دید، او را دستور داد در مدینه نماند و به کوفه رود و برای او سرایی ساخت و مزرعه‌ای که بدان معیشت می کرد».<sup>(۲۹)</sup>

چنانچه از قرائن فهمیده می شود، «جفینه» همدست «عبیدالله» در حکومت اسلامی به

اعدام محکوم می‌شود؛ ولی عبیدالله چون پسر خلیفه دوم است، با استناد به ولایت حاکم مورد عفو قرار می‌گیرد. با اینکه خود خلیفه دوم وصیت نموده بود اگر اتهام ثابت نشود، فرزندش را اعدام نمایند. پس علی (ع) و عمر با عملکرد عثمان موافق نبودند.

البته ما در صدد بررسی حکم فقهی این مسأله نیستیم. در فقه شیعه با استناد به حدیثی که می‌فرماید: «من لا وارث له وارثه الامام»، در چنین مواردی حاکم شرعی را ولی دم می‌دانند. ما فقط با دید جامعه‌شناختی به تبعات این کنش نگاه می‌کنیم. شما ملاحظه کنید دو مجرم که جرمشان یکسان است، یکی اعدام شود و به دیگری سرا و ساختمان داده شود، چه اثرات زیانباری را در سطح جامعه ایجاد می‌کند؟

بعد از عثمان، علی (ع) با انقلابی که درون انقلاب اسلام صورت گرفت، با محوریت عدالت و حاکمیت قانون الهی و نفی هرگونه استبداد و خودمحوری به مسند خلافت نشست و چهار سال واندی حکومت نمود.

به نظر اندیشمندان مساوات طلب، که در باب احیای حقوق زنان قلم می‌زنند، قانون محوری بعد از زمان کوتاهی، جای خود را به خود محوری داد و به جای اینکه حاکم و خلیفه و مردمان عادی در برابر قوانین الهی برابر باشند، هر آنچه به ذهن حاکم خطور می‌کرد، به عنوان قانون تلقی می‌شد. این نیست، جز استبداد فردی. تأسف بارتر اینکه در حکومت‌هایی که به نام اسلام حکومت می‌کردند، به خواسته‌های حاکم رنگ دینی نیز می‌دادند و حاکم را سایه خدا معرفی می‌نمودند. در چنین حکومت‌هایی نهضت زنان نمی‌توانست ادامه پیدا کند.

### چگونگی تعامل حکومت اسلامی با موقعیت زنان

تبعات تاریخی و جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که، در دین مسیحیت<sup>(۳۰)</sup> و یهود<sup>(۳۱)</sup> نیز زن از موقعیت مطلوبی برخوردار نبود. از نظر حقوقی هیچ شأنی برای وی قائل نبودند و به لحاظ شناختی، در انسانیت جنس زن تشکیک می‌نمودند.

زنان در آن ادیان چنان فرودست بودند که عده‌ای از صاحب نظران، علت فرودستی زن در دین اسلام را تأثیر پذیری آئین اسلام از ادیان پیشین می‌دانند و گزاره‌های مربوط



به فرودستی زنان را - تحت عنوان اسرائیلیات - از اینکه جزو احکام اسلام باشند، طرد می نمایند. (۳۲)

حال این سوال مطرح است که «مگر دین یهود و مسیح، الهی نیست؟» چه شد که زنان در ادیان الهی به چنین موقعیتی گرفتار شدند. به لحاظ منطقی صحیح نیست که خداوند درباره موقعیت زنان تجدید نظر کند. یعنی در آئین یهود و نصارا پایگاه پست تری برای آنها ترسیم نماید؛ ولی در آئین اسلام زنان را مساوی مرد قرار دهد. پس چه عاملی باعث شد زنان در آن آئین ها به چنان سرنوشتی گرفتار شوند.

«علامه طباطبایی» علت فرودستی زنان یهود و نصارا را در عهد رسالت پیامبر به حکومت های استبدادی آنها مرتبط می کند. وی در این باره ترسیم جالبی دارد و می نویسد:

«اهل کتاب یعنی یهود و نصارا و آنها که ملحق به اهل کتاب هستند، آن روز (عصر رسالت) در مناطق نامبرده جزیره العرب زندگی می کردند و اجتماعشان بر مبنای قانون اداره نمی شد؛ بلکه بر محور خواسته های مستبدانه فردی دور می زد [و] افرادی به عنوان پادشاه، رئیس، حاکم و عامل بر آنان حکمرانی می کردند. در نتیجه می توان گفت؛ اهل کتاب در آن روزگاران به دو طبقه حاکم و محکوم تقسیم می شدند. طبقه حاکمی که فعال مایشاء بود و با جان و مال و عرض مردم بازی می کرد، و طبقه محکومی که قید بردگی طبقه حاکم را به گردن انداخته و در برابر او تن به ذلت داده بود؛ نه در مال خود امنیتی داشت و نه در ناموسش و نه حتی در جانش و در اراده اش. از هیچ آزادی برخوردار نبود. طبقه محکوم از آنجا که امکانات مادی و قدرت و نیروی غالب گشتن، نداشتند، به دو طبقه تقسیم می شدند. روابط این دو طبقه در بین خود، همان روابطی بوده که دو طبقه اول با هم داشتند (برای اینکه مردم، بر آن دین و سنتی در می آیند که پادشاهان آنها بر آن دین باشند). در نتیجه، عامه مردم هم به دو طبقه تقسیم می شدند؛ یکی، «ثروتمند خوشگذران و عیاش» و دیگری، طبقه «ضعیف و عاجز و برده» و سرانجام طبقه ضعیف هم به طبقه «ضعیف» و «ضعیفتر» تقسیم می شدند تا می رسید به دو طبقه «مرد خانه» و «اهل

خانه» (زن و فرزندان) و همچنین دو طبقه «زن» و «مرد». مردان در همه شوون زندگی دارای حریت اداره و عمل بودند و طبقه زنان، از همه چیز محروم و در اداره و عمل، تابع محض مردان و خادم آنان بودند و هیچ گونه استقلال (حتی اندک هم) نداشتند». (۳۳)

«علامه طباطبایی»، علت فرودستی زن در دین یهود و نصارا را با دقت کامل بررسی نموده است. آیا ما اجازه داریم دین اسلام را نیز که خود به آن تعلق داریم، به همان شیوه بررسی نماییم؟ یا فرهنگ مداری و آمیختگی با ارزشها، ما را از این عمل منصرف می‌کند؟

به هر حال «قاسم امین» شاید اولین کسی باشد که فرودستی زن در جامعه اسلامی را با این نظریه تبیین می‌کند. وی، صاحب نظریه ساختاری است و معتقد است؛ هر وقت در جامعه حکومت استبدادی غلبه داشته باشد، استبداد به همه جامعه سرایت می‌کند و در نهایت قشر مرد، قشر زن را تحقیر می‌کند.

اگر چه در باب نظریه سیستمی، نامی از «قاسم امین» برده شد؛ اما ناگفته نماند که وی طراح نظریه سیستمی در مورد گوشه گیری اجتماعی و اقتصادی زن نیست؛ بلکه حاشیه نشینی زن را به مسائلی همچون استبداد مرتبط می‌سازد. منتهی ما با اقتباس از اندیشه‌های وی، نظریه سیستمی را در باب واجب النفقه بودن زن به ابتکار خود ترسیم نمودیم.

«قاسم امین» در ریشه‌یابی علت فرودستی زن در جوامع اسلامی می‌نویسد: «زمانی که استبداد بر جامعه‌ای غلبه پیدا کرد، اثر آن تنها به پادشاه منحصر نمی‌شود؛ بلکه به اطرافیان سرایت می‌کند و از آنها به طبقات پائینتر منتقل می‌شود تا اینکه این روحیه، به تمامی قوی‌ها بالنسبه به ضعیفها اعمال می‌شود، چه پادشاه راضی باشد چه نباشد. از نتایج این گونه حکومتها این است که مردان به خاطر قوه جسمانی، همواره زنان را تحقیر می‌کنند». (۳۴)

قاسم امین درباره تاثیر حکومتهای استبدادی به فرو دستی و تحت ستم بودن قشر زن یک متغیر واسطی را بیان می‌کند و آن فساد اخلاق اجتماعی است. وی در این باره

می‌گوید: «از جمله اسباب تحقیر زنان، فساد اخلاق می‌باشد که آن نیز ناشی از حکومت استبدادی است. ممکن است در وهله اول، کسی خیال کند مردانی که تحت ستم حکام به سر می‌برند، تمایل پیدا کنند به زیر دستان خود ستم نکنند؛ چون خودشان طعم ظلم و ستم حاکم را چشیده‌اند؛ لکن مشاهدات تجربی نشان داده است که مردانی که تحت ظلم و ستم استبدادی قرار دارند، جو چنین جامعه‌ای اجازه رشد فضیلتها را نمی‌دهد. در چنین جامعه‌ای جز ردیلت رشد نمی‌کند. از طبیعت چنین جامعه‌ای، تربیت انسانهایی است که در برابر قدرت خاضع بوده و به وسیله ترس، از منهیات دست بردار می‌شدند. (شخصیت قدرت‌نگر (Authoritarian Personality) و از آنجا که زن ضعیف است، مرد حقوق وی را پایمال نموده و با وی با تحقیر برخورد می‌کند. در چنین جامعه‌ای، زن در نهایت پستی به سر می‌برد، چه به عنوان همسر یا مادر یا دختر؛ از هیچ شأن و منزلت و رأیی برخوردار نیست. مطیع مرد می‌باشد صرفاً بدین جهت که او زن است و آن مرد» (۳۵).

به همان تقریری که «علامه» دین یهود و مسیح را تبیین می‌کرد، «قاسم امین» معتقد است دین اسلام نیز به همان سرنوشت گرفتار شد. به نظر نگارنده به لحاظ تجربی این نظریه از استحکام نسبتاً خوبی برخوردار است. همچنان که مارتین سگالن در اثرش و جامعه‌شناسی تاریخی خانواده،<sup>(۳۶)</sup> نشان می‌دهد، در قرن اخیر وضعیت زن در جهان رو به بهبودی گراییده و پایگاه زنان سریعتر از ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تحول یافته است. وی این تحول را به انقلاب صنعتی و فنی و تغییر در نقشهای خانگی و اعتقاد به حقوق برابر پس از جنگ جهانی دوم مرتبط می‌سازد. به نظر می‌رسد هیچ ویژگی شاخصی برای حکومت‌های بعد از جنگ، بارزتر از جمهوریت و ارزش یافتن دموکراسی و به تبع آن قانونمندی نمی‌توان ذکر نمود. فلذا می‌بینیم به تبع تغییر در روشهای حکومتی، انگاره‌های جمعیت‌شناسی زنان نیز که نشان دهنده بهبود وضعیت اجتماعی آنها است، تغییر پیدا می‌کند.

انگاره‌ها	قدیمی	جدید
تعداد فرزندان زنده زاد	۶	۲
سن هنگام آخرین زایمان	۴۰	۳۰
سن هنگام ازدواج	۱۸	۲۳
عمر متوقع در شروع قاعدگی	۳۷	۶۴
عمر متوقع هنگام ازدواج	۳۵	۵۴
عمر متوقع هنگام بلوغ آخرین فرزند	۱۴	۳۳
زمان بین ازدواج و زایمان آخرین فرزند	۲۲	۷
کل زمان شیردهی (به ماه)	۷۲	۵
کل زمان حاملگی و شیردهی	۳۵/۵	۱/۹
زوجهای زنده به هنگام ۵۰ سالگی زن (به درصد)	۱۸	۱۸

انگاره‌های جمعیت‌شناسی قدیمی و جدید در مورد زنان از مارتین سگالن

### خلاصه و نتیجه‌گیری

در این مقاله تحت عنوان سه نظریه فرهنگی، سیستمی و ساختاری، به دلایل تنزل جایگاه زنان، در جوامع اسلامی، پرداختیم. اگر چه هر کدام از نظریه‌ها، گوشه‌هایی از واقعیت را نشان می‌دهد؛ ولی نگارنده، نظریه ساختاری را ترجیح می‌دهد؛ زیرا از اعتبار بیشتری برخوردار است و ارائه‌کننده قانون کلی است. یعنی در هر جامعه‌ای که به بلیه استبداد گرفتار شود، جایگاه زن تنزل خواهد نمود و جوامع اسلامی از این قاعده مستثنی نیستند.

## پی نوشتها:

۱. محمد مهدی شمس الدین، حدود مشارکت سیاسی زنان در اسلام، ترجمه محسن عابدی، چاپ اول، (تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۷۶)، ص ۲۲.
۲. محمد حسین علامه طباطبایی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، چاپ هفتم (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵)، ج ۲، ص ۴۱۴.
۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰: (والله ان كنا في الجاهلية ما نعد للنساء امراً حتى انزل الله تعالى فيهن ما انزل و قَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ) «قَسَم».
۴. الجاحظ، الرسائل الكلامية، دار و مكتبة الهلال، قاهره، كتابخانه مركز تحقيقات و پژوهش های علوم اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی قم، ص ۹۹.
۵. مرتضی مطهری، مسأله حجاب، چاپ ۳۶، (تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱)، ص ۲۶.
۶. همان، ص ۲۵.
۷. کشف، ذیل آیه ۳۱، سوره نور، به نقل از: مرتضی مطهری، مسأله حجاب.
۸. ویل دورانت، قصه الحضارة، ترجمه محمد بدران، ج ۱، ص ۴۳۸، به نقل از المرأفی الفكر الاسلامی.
۹. محمد مهدی شمس الدین، مسائل جرجة فی فقه المرأة، چاپ اول، (بیروت: موسسه المنار، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۴۹.
۱۰. حسن الصفار، المرأة مسئولیه و موقف، چاپ دوم، (الجزایر: القطیف، ۱۹۸۱)، صص ۲۴ - ۵۰.
۱۱. مطهری، پیشین، ص ۶۸.
۱۲. بقره، / ۲۲۲.
۱۳. باقر ساروخانی، مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، چاپ دوم، (تهران: سروش، ۱۳۷۵)، ص ۱۳۹.
۱۴. جورج ریتز، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴)، ص ۴۲۷.
۱۵. قاسم امین، تحریر المرأة، چاپ اول، (قاهره: مکتبه الترقی، ۱۸۹۹ م)، ص ۱۷.
۱۶. رسول الباجوری، محمد فقی، المرأة فی الفكر الاسلامی، چاپ اول، (عراق: جامع الکبیر، ۱۹۸۶ م)، ج ۲، ص ۲۴.
۱۷. مرتضی مطهری، مسأله حجاب، چاپ سوم، (تهران: صدرا، ۱۳۷۱)، ص ۲۶.

۱۸. امام موسی صدر، نگاه عالمانه و عصری به دین، (گفت و گو با دکتر صادق طباطبایی درباره اندیشه های امام موسی صدر، روزنامه همشهری، ش ۱۸۳۸، ۵ خرداد، ۱۳۷۸).
۱۹. محمد ابراهیم جناتی، بلوغ دختران، (تهران: کیهان اندیشه، ش ۶۱، سال ۱۳۷۴)، ص ۳۷.
۲۰. شمس الدین، پیشین، ص ۴۹.
۲۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، روزنامه همشهری، ش ۱۶۷۹، ششم آبان ۱۳۷۷، ص ۱.
۲۲. رتیزر، پیشین، ص ۵۴۳.
۲۳. عبد الرحمن کواکبی، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، چاپ اول، (قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۶۳)، ص ۳۷.
۲۴. همان، ص ۹.
۲۵. همان.
۲۶. حسن الصفار، المرأة مسئولیه و موقف، چاپ دوم، (الجزایر: القطیف، ۱۹۸۱ م)، ص ۵۸.
۲۷. توفیق علی وهبه، دور المرأة فی المجتمع الاسلامی، چاپ پنجم، (بی جا: انتشارات دارالولاء، ۱۹۸۳ م)، ص ۴۱.
۲۸. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۶۶، به نقل از فصلنامه علوم سیاسی، ش ۵، ص ۴۵۰.
۲۹. خواجه نصیر طوسی، کشف المراد، ترجمه ابوالحسن شعرانی، (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۵۳۹.
۳۰. حسن صدر، حقوق زن در اسلام و اروپا، چاپ هفتم، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷)، ص ۱۰۱.
۳۱. علی عبد الواحد وافی، اليهود و الیهودیه، (القاهره: مکتب غریب، ۱۹۷۰)، ص ۱۲۷.
۳۲. جمیله کدیور، زن، چاپ اول، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵)، صص ۶۹-۷۸.
۳۳. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، (قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳)، ج ۴، ص ۲۴۲.
۳۴. قاسم امین، پیشین، ص ۷۹.
۳۵. همان.
۳۶. مارتین سگالن، جامعه شناسی تاریخی خانواده، ترجمه جمشید ییاسی، چاپ اول، (تهران: شرکت نشر مرکز، ۱۳۷۰)، صص ۳۲۳-۳۲۹.